

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Children

کودکان

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین – نهم جولای 2011

## رنج بیکران طفلکان افغان

مقاله کوتاه و هوشدار دهنده همکار نهایت عزیز ما جناب "ع. مؤمن زاده" را که یادآور رنجهای بی حد و حصر طفلکان افغان است در صفحه مؤرخ ششم جولای 2011 پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" بدقت خواندم. فردایش چشمم از خواندن نوشته جامعی از قلم همکار گرانقدر ما، جناب "عزیز نعیمی" که از کابل نازنین و به جان برابر و از آن هم خوشتر، فرستاده اند، روشن گردید. جناب "مؤمن زاده" بر نکته ای حساس و سخت دردآور جامعه افغانستان انگشت گذاشته اند و بالوسیله فتح بابی در زمینه کرده اند، تا دل هموطنان بادرد ما بسوزد، دست به قلم ببرند و از وضع نابسامان این نسل معصوم که از هر جانب رنج میبرد و از هر سو کوفته میشود، بنگارند. بنگارند و هموطنان را متوجه حال زار و پریشان ایشان نمایند.

جناب "عزیز نعیمی" که سمت مبارک معلمی را بدوش دارند و غیابت شان در پورتال کاملاً محسوس بود و فکر میکردیم که پورتال را خداناخواسته فراموش کرده اند و یا که مشکلات زندگانی ایشان را از نوشتن و درد دل کردن باز میدارد، علی الحساب عکس العمل نشان داده و خاطر ما را جمع ساختند. خاطر ما را جمع ساختند که پیوسته پورتال خود را مرور میکنند و خویشتن خویش را از محتویات آن آگاه میسازند.

جناب نعیمی که بگفته خود شان سالیان سال را صرف تعلیم و تدریس فرزندان افغان در کابل کرده اند، ماحصل تجربه طولانی خود را با چاشنی کافی از جامعه شناسی و روانشناسی تلفیق داده و از آن مقاله ای آموزنده و درخور هرگونه تحسین تدوین کرده اند. من شخصاً از هر دو مقاله آموختم و بسیار آموختم و به یادم آمد که در طول چند سال گذشته مقاله هائی درین عرصه بیرون داده ام. درینجا یکی از آن مقالات را دوباره نشر میکنم و عنوان مقالات دیگر را در آخر می آرم، تا اگر کسی از خوانندگان ارجمند وقت یافت به خواندن آنها همت گمارد.

قبل از آن مگر به تأیید نوشته های هر دو نویسنده ارجمند پورتال، مینگارم که:  
گماشتن کودکان به حفظ کتابی به حجم و قطوری و سنگینی لفظی قرآن یقیناً که مغز اطفال را میگذرد و دماغ شان را متلاشی و پامال میگرداند!!!!!!!

و اینک آن مقاله که بتاريخ اول سپتمبر 2008 نوشته شده و در صفحه روز بعد پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نشر گردیده است:

## طفلکان نان آور افغان

دوستی از طریق سکایپ دو عکس اطفال افغان را فرستاد و هردو گویا، یکی پسری بی دست و پا که سر بر زانوی مادر نهاده و دیگر طفلکی سبب فروش که از فرط بی خوابی فاژه می کشد. هردو طفل معصوم "نان آور" خانواده خویش اند؛ آن یکی دریوزه گر است واندگری سوداگر. اینست نمونه زنده جهان کودک افغان.



حدوداً یک سال پیش مقاله ای نوشتم زیر عنوان "داکتر سر ما ریشخند میزنند" که در چندین وبسایت افغانی به شمول پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر گردید. درین مقاله که به سرنوشت کودکان افغان تماس میگرفت، چنین آمده بود :

» ....

سخن از کودکان کابل است که در خرد سالی "مرد خانه" و "نان آور عابله خویش" گردیده اند. برویم سراغ همین "کودکان مرد شده" و "مردانه" که کفالت و نفقه خانواده خود را بدوش گرفته اند. اطفال جهان در سن و سال ایشان غرق دنیای طفلانه خود اند، بازی میکنند، بازیچه و اسباب بازی دارند، ناز میفروشند، از مهر پدر و مادر خود لذت میبرند، به کودکان و صنوف ابتدائی مکاتب می روند، شوخی میکنند، خیز و جست میزنند، هیاهو برپا میکنند، ... و خلاصه به کارهایی میپردازند که به سن و سال شان برابر و مقتضای طبیعت ایشانست. بلی کودکان طبیعتاً نیاز دارند که در آوان طفلی و خردسالی "طفل" باشند، در دنیای کودکی خود بسر ببرند و از ناز و نعمت برخوردار گردند. اما کودک مسکین و مظلوم افغان؟؟؟

کودک بیچاره افغان باید برود و کار بکند و نان شب و روز و قوت لایموت خانواده خود را بدست آورد. دستی نیست - حتی دست خودشان نیز - که از روی شفقت بر سر و روی ایشان کشیده شود. ایشان محکومند که مانند کلانسالان کار کنند و نفقه فامیل خود را برآورده سازند. جای شکرش مگر باقیست و هزاران بار شکر که اکثریت همین اطفال به مکتب هم میروند و درس نیز همخوانند. و همین و فقط همین مایه امیدواریهاست.

- پسری را دیدم که بعد از فراغت از مکتب بساط پهن کرده و میوه میفروشد و در پهلوی بساط قلم و کاغذ نیز هموار است و همین که وقفه ای مییابد، کارهای خانگی خود را میکند. وی در یک دست ترازو دارد و در دست دیگر قلم. این "سوداگر شاگرد" روزانه هشتاد افغانی کمائی دارد و دقیقاً پولی را بدست می آورد که نان و چای فامیلش را کفایت میکند. مسکنش زمین خداست و خانه اش پلاس پاره ای بیش نیست. میگوید، چندی پیش یک خارجی برایشان چیزی نظیر خیمه پلاستیکی بخشیده و خانه ایشان هم همان است.

- طفلکی دیگر که شاید از هشت سال بیشتر ندارد، شاگردی مستری را میکند. پنچری تایر موتر را میگیرد و بعد تایر ترمیم شده را زور زده زور بالای موتر میگذارد. میخواهد دروازه عقبی موتر (بانت عقبی) را بسته کند اما قدش نمیرسد. خیز میزند و خیز میزند و باز قدش نمیرسد. او هم روزانه پولی بدست می آورد که به مشکل قوت لایموت خود و فامیلش را برآورده میسازد.

- پسرک دیگر نه ساله است و کلان فامیل خود. باید هم کار کند و هم درس بخواند. ازش میپرسند، که به کدام ورزش علاقه مند هم است؟ میگوید بلی به "تیک ون دو" و بعد او را با لباس خاص تیک ون دو نشان میدهند که حرکات سریع این سپورت را با مهارت خاصی انجام میدهد.

- از طفلکی دیگر که رویش سالدانه دارد، میپرسند : "چند خوار و بیادر استین؟". میگوید "ما هشت خوار استیم و بیادر نداریم." راپورتر میگوید پس تو هم دختر استی؟ می گوید بلی و مویهیم را بچگانه درست کرده ام، که شناخته نشوم. میپرسند که "رویت را چی کده؟" میگوید : "ده رویم سالدانه برآمده." میپرسند "چرا پیش داکتر نمیری؟" میگوید :

### « پیش داکتر رفته بودم، خود داکتر سر ما ریشخند میزنند. »

کودکان بسیاری را نشان دادند، که رخسار شان را زخمی مشهور به "سالدانه" مکرر ساخته است. در زبان عوام "زخم" را "دانه" گویند و "سالدانه" زخمی را نامند که یک سال مکمل را در بر میگیرد، تا مداوا گردد. در جای سالدانه داغی سنگین باقی میماند، که خصوصاً رخساره دختران را داغدار میسازد و از قشنگی ایشان میکاهد. البته اگر سالدانه تداوی شود، زود خوب میگردد.

این بود گوشه کوچکی از یک راپورتاژ مفصل و برخه کوتاهی از یک داستان دراز، که نمونه وار عرضه کردم، تا تصویری از طفل معصوم افغان کشیده شود.

کابل ما امروز از هر نگاه فرق کرده، ولی جدیترین تغییر، به اضمحلال رفتن "فرهنگ کابلی"ست. کابلیان بومی مردمی بودند، که قرنهای درین شهر فحیم زندگانی داشتند و فرهنگی را بوجود آورده بودند بنام "فرهنگ کابلی" که امروز از آن کمتر اثری دیده میشود. اهالی کنونی کابل را اطرافیان و اهالی ولایات تشکیل میدهند، که بالاجبار در کابل توطن گزیده اند. اکثریت کابلیان اصیل در کابل نیستند، چون یا مردند، یا کشته شدند و یا به غربت و هجرت رانده شده اند. آنچه از ایشان باقی مانده یک اقلیت بسیار محدود و کوچک است. در نتیجه چنین نقل و انتقالات یک "خلای کلتوری" بوجود آمده که کسی دیگر جایش را پر کرده نمی تواند. اگر کابلیان بومی به مانند سابق اکثریت باشندگان کابل را تشکیل میدادند، فرهنگ اصیل کابلی را به اقلیتهای کوچیده در کابل، انتقال میدادند. اما دریغ که چنین نیست. در کابل فرهنگ دیگری در نشو و نموست، که زاده جنگ و تفنگ است و تا این فرهنگ حالت طبیعی و صلح آمیز را بخود بگیرد، صبر ایوب باید داشت.

آری؛ آبهای فراوان باید مسیر آمو و هلمند و هریرود را ببیماید و نسیم بسیار باید بوزد و لاله های دامان هندوکش و بابا و سلیمان و سپین غر را خندان بسازد، تا "فرهنگ مسالمت" جای "فرهنگ قهر" را بگیرد؛ و دریغا که تا آن زمان از ما غباری هم در هوا نخواهد ماند. »

آنچه امروز می نویسم، ادامه و متمم گفته های یک سال پیش منست، که در بالا از حضور خواننده گرانقدر گذشت. وضع اسفار مردم مظلوم افغانستان دل هر انسان را کباب میسازد، خصوصاً که این "انسان"، "افغان" باشد و آن هم "افغان با احساس". جامعه امروزی افغانستان در یک کلام متشکل است از "ظالمان" و "مظلومان". - "ظالم" آنکه در گذشته مرتکب انواع جنایات و خیانات و تبهکاریها گردید و امروز نه تنها از خر جنایت و خیانت و تبهکاری پائین نگریده، بلکه اندرین مسیر چارنعل خردوانی میکند. - مظلوم آنکه در گذشته متحمل هرگونه جفا و ناروائی گردید و امروز از کوه درد و المش به اندازه پر گاهی نیز کاسته نشده است. گروه اول که به عده قلیل است و نصابش شاید به یک درصد هم نمی رسد، از تمام نعمات مادی و وسایل مرفه زندگانی برخوردار است. - گروه دوم که اکثریت مطلق مردم را درمینوردد، از همه چیز محروم است؛ پیش از جهاد محروم بود، در اثنای جهاد - در حالی که در راه وطن و آزادی همو و فقط همو از جان مایه میگذاشت - محروم بود و بعد از آن تا به امروز نیز چنین است و تا فرداهایس دیگر نیز چنین خواهد ماند. گروهی که در بین البین قرار دارد، به شکلی با دو گروه اصلی پیوند میخورد. مطمح نظر این نوشته مگر مشکل و معضل کودک افغان است؛ کودکی که باید در "طفلی"، جوان و بالغ گردد و تکفل یک عایله را به عهده بگیرد. همین لحظه که این سطور را رقم میزنم، از قتل کودکان معصوم و ظنم بدست قوای سفاک ناتو مطلع گردیدم. خبرگزاریهای مختلف خیر دادند که بر اثر حملات کور و کر قوای اشغالگر در نقاط مختلف کشورم، تعداد کثیر افراد ملکی به هلاکت رسیده اند، که در زمره آنان تعداد بسیار کودکان دیده میشود.

**اینست دنیای کودک افغان!!!!**

**و اینست حقوق بشر دول اشغالگر!!!!**



کودکان بخون خفته هود خیل کابل

عکس : از بی بی سی، بخش فارسی مربوط افغانستان مؤرخ اول سپتمبر 2008

و اینک عنوان و تاریخ نشر مقالات موعود:

- "قتل زنان و کودکان افغان" - صفحه مؤرخ 28 اگست 2008
- "طفلکان نان آور افغان" (مقاله بالا) - صفحه مؤرخ دوم سپتمبر 2008
- "باز هم کودک مظلوم افغان - کودک امروز مجاهد فردا" - صفحه 25 سپتمبر 2008
- "عروسی اطفال در افغانستان" - صفحه 28 نومبر 2008
- "دخترکان ژولیده افغان - گُل زیر جُل" - مؤرخ 26 نومبر 2009